



مشروعیت ملی دولت ها در رویه اتحادیه های منطقه ای

اکبر ساوری، سمانه رحمتی فرا، شهرام زر نشان^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۰۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۱۰

چکیده:

این پژوهش در جهت بررسی مشروعیت و روند تحول مفهوم مشروعیت دولت از مسیر رویه اتحادیه های منطقه ای انجام گرفته است. از آنجایی که بارزترین مولفه مشروعیت رعایت و احترام حقوق بشر است. بر این مبنا دولت بر پایه حقوق و نظم و امنیتی که برای مردم و از سوی مردم برقرار می کند، ارزیابی می شود. لذا امروزه دولت های برپا شده از راه های غیر قانونی نظیر کودتاها، تجاوزها، برقراری تبعیض های نژادی با بحران مشروعیت نزد افکار عمومی مواجه هستند. به خصوص آنکه با تشکیل اتحادیه های منطقه ای مولفه های مشروعیت ملی دولتها تحول یافته است. در راستای انجام پژوهش این سوال مطرح میشود که: مولفه های مشروعیت ملی دولت در رویه اتحادیه های منطقه ای چگونه تحول یافته و چه تاثیری در حقوق بین الملل نوین داشته است. برای پاسخگویی به سوال روش پژوهش تطبیقی-توصیفی و به صورت کتابخانه ای است. نتایج حاصله از این پژوهش نشان می دهد: تنها کنترل موثر یک دولت، اساس مشروعیت ملی تلقی نمی شود بلکه روش ها و ابزارهای دموکراتیک در رسیدن به قدرت و نیز توانایی حکومت های ملی در برقراری ثبات در جامعه براساس احترام به حقوق بشر و آزادی های اساسی شهروندان در رویه اتحادیه های منطقه ای مورد شناسایی قرار گرفته است.

کلید واژه ها: مشروعیت، مشروعیت ملی، رویه اتحادیه های منطقه ای، دولت، حکمرانی خوب

^۱ دانشجوی دکتری، گروه حقوق، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران
^۲ استادیار، گروه حقوق، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران (نویسنده مسئول)
^۳ دانشیار، گروه حقوق، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

مقدمه

بر اساس اصل حاکمیت، دولت‌ها در محدوده سرزمینی خود حاکم بوده و دارای صلاحیت انحصاری و مطلق هستند و در جامعه بین‌المللی از طریق اعمال و اجرای قدرت و توانایی در برقراری نظم و امنیت در پی تامین منافع خود بر می‌آیند. در این مفهوم هر گونه اقدام دولت در عرصه داخلی مانند جابه‌جایی‌های وسیع اقوام و اقلیت‌ها، تبعیدهای گسترده، شکنجه، رفتارهای تبعیض‌آمیز و بسیاری از اقدامات محدودکننده و ناقض حقوق انسان‌ها جزو امور داخلی و منحصر به صلاحیت ملی است و کفایت که دولتی بر مردمی در مرزهای خود در یک سرزمین تسلط داشته باشد و به قلمرو سایر دولت‌ها دست اندازی نکند که از آن به کنترل موثر تعبیر شده است. اما در دوره نوین حقوق بین‌الملل و پس از تحولاتی که به ویژه در نیمه دوم قرن بیستم میلادی به وقوع پیوست مؤثر بودن حاکمیت دولت به معنا و باور سنتی آن که کنترل بر مرزها و حفظ امنیت مهم‌ترین مشخصه آن بود، تحول اساسی یافته است، تأمین سطح مناسبی از حقوق و آزادی‌های شهروندان و حمایت مردم از سودمندی دولت به معنای برآورده شدن انتظارات آن‌ها، مظهر اساسی مشروعیت ملی تلقی می‌شود. در بررسی تاریخی، حاکمیت دولت‌ها و مفهوم مشروعیت ملی، قرن‌ها تحت تأثیر اصل حاکمیت دولت‌ها، منع مداخله در امور داخلی دولت‌ها و برتری جنبه‌های سیاسی شناسایی، بوده است چرا که اساساً حقوق بین‌الملل بر پایه اراده آزاد دولت‌ها شکل گرفته است. در حالی که امروزه وجود واقعیات حقوقی در اعمال شناسایی دولت‌ها نقشی اساسی دارد.

رعایت و احترام حقوق بشر و حمایت از حقوق مطالبه‌محور از جمله مهم‌ترین معیارهای حقوق بین‌الملل نوین در شناسایی مشروعیت ملی دولت‌ها به شمار می‌آید. مشروعیت ملی از این منظر حکایت از هنجاری و ارزشمند بودن آنها بر اساس مؤلفه‌های مورد پذیرش جامعه بین‌المللی در کلیت آن است که خود ریشه در حقوق طبیعی دارد. در پرتو حمایت از حقوق بشر از جمله حق اداره دموکراتیک کشور از سوی مردم در مقابل آموزه کنترل موثر، رویکرد کلی دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی، دیگر بر این باور سنتی نیست که دولت با هر ایده و ساختاری می‌تواند تشکیل شود و به اعمال قدرت پردازد. از این رو در پرتو تحولات بنیادین شکل گرفته، دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی که روزگاری بر این اعتقاد بودند که شناسایی دولت‌ها به عنوان موضوعی حقوقی تلقی نمی‌شود و اینکه هر رژیم‌ی که به گونه‌ای مؤثر سرزمین تحت حکومت را کنترل کند، مستحق شناسایی است، به گونه‌ای بارز معیارهای دموکراتیک و حقوق بشری را در تصمیمات ناظر بر شناسایی مورد استناد قرار می‌دهند (تاموشات، ۱۳۹۱، ۵۶) و بنابراین به نظر می‌رسد دولت‌هایی که معیارهای پذیرفته شده بین‌المللی را نقض می‌کنند در اعمال حاکمیت خود فاقد مشروعیت ملی از منظر حقوق بین‌الملل هستند و مصونیتی از این حیث ندارند. از این رو به تعبیری می‌توان گفت حقوق بین‌الملل بر خلاف گذشته که دغدغه نظم داشت و در پی تامین منافع دولت‌ها بود امروزه در پرتو پارادایم در حال ظهور جامعه مدنی جهانی و موضوعیت پیدا کردن حقوق افراد در چارچوب نظم حقوقی جدید به دنبال تحقق عدالت و حمایت از حقوق بشر است. (تاموشات، ۱۳۹۱، ۱۷)

تحقیق حاضر با هدف بررسی این روند، که تحت تاثیر موازین حقوق بشری، دموکراسی و تحول آن به حکمرانی خوب و برجسته شدن ارزش‌های مشترک جامعه مدنی جهانی، صورت گرفته است، دگرذیسی در مفهوم حاکمیت دولت‌ها و پیدایش عناصر نوین مشروعیت دولت‌ها در جامعه جهانی را به طور خاص در اتحادیه‌های منطقه‌ای و رویه آنها در روندی تحولی بررسی کرده است.

عنصر اساسی مشروعیت در این پژوهش ساخت و عملکرد حقوقی دولت‌ها نه صرفاً بر پایه منافع دوجانبه و نه بر پایه منافع عمدتاً اقتصادی و سیاسی، بلکه مشروعیت حقوقی دولت که با معیارها و مولفه‌های حقوق بشری که حداقل در متون و مقررات حقوق بین الملل پذیرفته شده‌اند، معطوف خواهد بود. لذا به نظر می‌رسد نهادهای منطقه‌ای نقش مهمی در معرفی و استانداردسازی مولفه‌های نوین مشروعیت ملی دولت‌ها در حقوق بین الملل دارند که در اسناد و عملکرد آن‌ها تجلی یافته است. این تحول که با تصویب مقرراتی در اساسنامه‌های اتحادیه‌های مورد بررسی و عملکرد آنان پدیدار گشته، توانسته در مواردی نهادهای جهانی مانند ارکان سازمان ملل متحد نظیر شورای امنیت و مجمع عمومی را همراه ساخته و در روند شکل‌گیری قواعد عرفی حرکت کرده و تحول یابد.

۱- مبحث اول: مفهوم سازی

۱-۱ مشروعیت

مفهوم مشروعیت دولت به معنای قانونی بودن و آنچه مطابق با قانون است، به این معناست که مردم یک سرزمین، حاکمیت را پذیرفته‌اند و در جامعه بین المللی نیز رفتار متقابل حاکمان و شهروندان و روابط متقابل میان دولت‌ها بر مدار حق و قانون استوار است. این مفهوم از مشروعیت فرایندی تاریخی را پشت سر گذاشته و پیوسته در حال تحول بوده است. به عنوان بارزترین نمونه این تحول، رعایت و احترام حقوق بشر است که از جمله مهم‌ترین معیارهای حقوق بین الملل در شناسایی مشروعیت ملی دولت‌ها به شمار می‌آید و بر این اساس مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌گیرد که آیا یک دولت و شکل‌گیری آن بر مدار رعایت آزادی‌های بنیادین بشری، شاخص‌های حکمرانی خوب و اصول دموکراسی است یا بر مدار زور و تبعیض استقرار یافته است؟ در مفهوم مشروعیت، پاسخگویی و شفافیت اقدامات و صلاحیت‌های دولت و صاحب حق بودن مردم در اداره جامعه مورد تاکید است. در این مفهوم از مشروعیت دولت به عنوان موجودیتی غیر فیزیکی و بلکه به عنوان مجموعه‌ای از نهادهای به هم پیوسته برای تسهیل و رعایت حقوق انسان‌ها شکل گرفته است. در این دیدگاه دولت برخوردار از حاکمیت بر پایه حقوق و نظم و امنیتی که برای مردم و از سوی مردم برقرار می‌کند، ارزیابی می‌شود. لذا روش‌های دموکراتیک در رسیدن به قدرت و نیز توانایی حکومت‌های ملی در برقراری ثبات در جامعه براساس احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی شهروندان از سوی جامعه جهانی از مهم‌ترین مؤلفه‌های مشروعیت یک دولت در حقوق بین الملل نوین تلقی می‌شود.

^۴ مشروعیت را معادل واژه "legitimacy" دانسته‌اند. واژه مشروعیت، مصدر جعلی از ریشه شرع و از نظر لغوی به معنی «قانونی بودن» و «مطابق قانون» است.

امروزه دولت‌های برپا شده از راه‌های غیر قانونی نظیر کودتاها، تجاوزها، برقراری تبعیض‌های قوی و نژادی با بحران مشروعیت نزد افکار عمومی مواجه شده‌اند. سلطه در یک سرزمین و مردم، اجبار بر اقوام و اقلیت‌ها و نادیده انگاشتن حقوق و آزادی‌های انسانی، برقراری ترس و خشونت، حتی اگر با معیارهای چون کنترل مؤثر و برقراری حاکمیت مقتدر باشد هیچ جایگاهی در اسناد پذیرفته شده بین‌المللی و نگاه نوین به مقوله صلح و امنیت بین‌المللی ندارد. در واقع مشروعیت دولت‌ها به رعایت معیارهای وسیع حقوق بشری تخصیص خورده است که به تفکر حاکمیت در مفهوم «حاکمیت مسئول» اهمیت می‌دهد. مشروعیت بر مبنای اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها و پذیرش حاکمیت مردم، حق بر دموکراسی و اصل عدم تبعیض میان مردم و حمایت از اقلیت‌ها مورد توجه و شناسایی حقوق بین‌الملل معاصر است بلکه حتی شاخصه‌های حکمرانی خوب رفته رفته به عنوان مولفه‌های مشروعیت ملی، مورد توجه حقوق بین‌الملل نوین قرار گرفته است.

بر این اساس مشروعیت از نظر آموزه‌های حقوق اساسی و عمومی دولت و نظام سیاسی، عنصری ضروری می‌نماید که دولت‌ها برای تأمین و تعمیم آن به تدارک زمینه‌ها، سیاست‌ها، سازمان‌ها و تشکیلاتی نیازمندند تا به گونه‌ای مشروعیت آنها را در نزد افکار عمومی «حداکثری» سازند.

۱-۲- اتحادیه‌های منطقه‌ای

منشور ملل متحد تعریفی از اصطلاح منطقه‌ای، ارائه نمی‌دهد. برخی نویسندگان منطقه‌ای را به غیر جهانی تعبیر می‌کنند و برخی دیگر الزاماتی همچون رابطه مستقیم جغرافیایی بر مبنای مرز مشترک و... را مطرح می‌کنند اما آنچه مسلم است وابستگی‌هایی از نوع فرهنگ، زبان و روابط تاریخی مشترک شرط الزامی پیدایش یک سازمان منطقه‌ای به شمار نمی‌روند. اما آنچه که به نظر می‌رسد با هدف منشور و تشکیل چنین سازمان‌هایی همخوانی دارد، درجه‌ای از نزدیکی سرزمینی دولت‌های عضو است که بنا به مقتضیات زیست بین‌المللی در مفهوم مجاورت تجلی می‌یابد. بر اساس فصل هشتم منشور ملل متحد مندرج در بندهای چهارگانه ماده ۵۲ منشور، به برخی سازمان‌های منطقه‌ای برای رسیدگی به وضعیت‌ها و اختلافات صلاحیت‌هایی با هدف حفظ صلح و امنیت بین‌المللی داده شده است.

بر این مبنای عملکرد و رویه سه سازمان تاثیرگذار و مهم در عرصه جهانی که شامل اتحادیه اروپا، سازمان کشورهای آمریکایی و اتحادیه آفریقا می‌شود در ارتباط با مفهوم مشروعیت دولت در عرصه بین‌المللی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. آنچه که به عنوان مفهوم و تعریف رویه و عملکرد مد نظر قرار گرفته است بر اساس تعریف حقوق بین‌الملل شامل عناصر مادی و معنوی رویه یا به عبارت دیگر اعتقاد حقوقی اتحادیه‌ها و اعضای آن است که در مواضع، بیانیه‌ها، مقررات و اقدامات عملی آنان تجلی یافته است. در این راستا می‌توان بر این نکته تاکید کرد که ماهیت هنجاری حقوق بشر در نظام بین‌الملل تحت مفهوم رویه دولت‌ها و نهادها مویذ این معنا است که بهره‌مندی از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نه صرفاً به مثابه حق مردم بلکه تکلیفی است که در اداره امور بر عهده دولت‌ها و نهاد‌های بین‌المللی و منطقه‌ای است.

۲ مبحث دوم: سازمان کشورهای آمریکایی و مشروعیت ملی دولت

اتحادیه بین المللی جمهوری‌های آمریکایی که در ۱۸۹۰ بنیان گذارده شد و دفتر تجاری آن در واشنگتن دی سی قرار داشت قدیمی ترین سازمان منطقه‌ای جهان محسوب می‌شود. این اتحادیه در سال ۱۹۴۸ به سازمان دولت‌های آمریکایی تبدیل شد. اهداف اصلی این سازمان عبارتند از: تحکیم صلح و امنیت قاره، تضمین حل و فصل صلح آمیز اختلافات، اقدام مشترک در برابر تجاوز، جستجوی راه حل مشکلات سیاسی قضایی و اقتصادی، تشویق توسعه اقتصادی اجتماعی و فرهنگی با اقدام مشترک و محدود نمودن سلاح‌های متعارف (ماده ۲ منشور سازمان کشورهای آمریکایی).

علاوه بر موارد فوق، هدف سازمان که به هنگام اصلاح منشور در سال ۱۹۸۵ در بند ب ماده ۲ گنجانده شد عبارتست از: «ترویج و تحکیم دموکراسی انتخابی با احترام کافی به اصل عدم مداخله».

در کنار بند ب ماده ۲ مقدمه منشور نیز اعلام می‌دارد که اعضاء سازمان دول آمریکایی معتقدند که مأموریت تاریخی قاره آمریکا ارائه یک سرزمین آزاد به انسان است...؛ معتقدند دموکراسی انتخابی یک شرط جدایی ناپذیر ثبات صلح و توسعه است... مفهوم واقعی همبستگی و حسن همجواری آمریکاییان در این قاره تنها می‌تواند به معنی تثبیت یک سیستم آزادی فردی و عدالت اجتماعی بر مبنای احترام به حقوق اساسی بشر در چهارچوب نهادهای دموکراتیک باشد».

در پی دموکراتیک شدن بیشتر کشورهای قاره در دهه ۸۰ نهادهای سازمان در چند قطعنامه حمایتشان از دموکراسی را مورد تایید قرار دادند. در ۱۸ نوامبر ۱۹۸۹ مجمع عمومی سازمان قطعنامه‌ای اتخاذ نمود که بر تصمیم کشورهای عضو در مورد حمایت از دموکراسی تاکید می‌کرد. این قطعنامه تاکید داشت: «حمایت و تقویت نظام‌های اصیل دموکراتیک و مشارکتی از طریق احترام کامل به تمامی حقوق بشر به ویژه برگزاری انتخابات دوره ای و شرافتمندانه برای انتخاب صاحب منصبان بدون مداخله خارجی به طوری که خواست ملت در آن آزادانه بیان شده و مورد احترام قرار گیرد».^۵

در ۹ ژانویه ۱۹۹۱ شورای دائمی سازمان اعلام داشت که برای اولین بار از زمان تشکیلش علیرغم وجود مشکلات جدی دارای ماهیت اجتماعی اقتصادی نظام حکومتی دموکراتیک تقریباً در تمام کشورهای نیم کره برقرار گردیده است.^۶ از طریق یک اصلاحیه اساسنامه سازمان کشورهای آمریکایی که در سپتامبر ۱۹۹۷ لازم اجرا شد این سازمان به عنوان اولین سازمان منطقه‌ای امکان تعلیق عضویت آن دسته از حکومت‌هایی از طرق غیر دموکراتیک به قدرت رسیدن را پیش‌بینی نموده که البته این تعلیق عضویت با اکثریت دوسوم آرای مجمع عمومی این سازمان به آن امکان‌پذیر خواهد بود البته این مجازات زمانی اعمال خواهد شد که ابتکارات دیپلماتیک سازمان با هدف اعاده دموکراسی در کشور مورد نظر منجر به نتیجه نشده باشد. این سازمان با عدم شناسایی وضعیت‌هایی که منجر به سقوط حکومت دموکراتیک یکی از کشورهای عضو گردیده

^۵- A.G/Res.9919(XIX-0/89)

^۶- C.P/Res.556(843/91)

توانسته است تا اندازه زیادی کودتاهای پی در پی در این منطقه را کنترل نموده و آن را به عنوان یک روش معمول تحصیل و قدرت در این منطقه به یک روش غیر معمول و غیر کارآمد مبدل سازد (توکلی، ۱۳۹۰: ۳۰-۱).

از نظر تاریخی شاید بتوان سازمان کشورهای آمریکایی را نخستین مجموعه منسجمی دانست که خود را در مواجهه با موضوع مشروعیت ملی دولت‌ها قرار داده باشد. وقوع کودتاهای نظامی و تغییر رژیم‌های سیاسی حاکم بر کشورهای این منطقه، توجه و انعقاد قواعد و تعیین استانداردهایی را در سیستم حقوقی این بخش از جامعه بین‌المللی موجب شد و نظریه‌های مختلفی را در نحوه و چگونگی شناسایی دولت‌ها و رژیم‌های سیاسی و آثار حقوقی حاکم بر آنها مطرح ساخته است.

۲-۱ گفتار اول: بررسی وضعیت هائیتی

وقایعی که در کشور هائیتی در دهه ۱۹۹۰ میلادی روی داد و عکس‌العمل ویژه‌ای را که از سوی سازمان ملل متحد و کشورهای آمریکایی به دنبال داشت را می‌توان یکی از مهم‌ترین موضع‌گیری‌ها در رابطه با شناسایی و اقدامات عملی صورت گرفته در مواجهه با موضوع مشروعیت یک دولت مورد بررسی قرار داد. آریستید در ۱۶ دسامبر ۱۹۹۰ در پی انتخاباتی که توسط رییس موقت حکومت هائیتی خانم ترویو^۷ با کمک سازمان ملل متحد برگزار گردید به عنوان رییس جمهور هائیتی برگزیده شد. راثول سدراس رییس نیروهای مسلح در ۲۹ سپتامبر ۱۹۹۱ مبادرت به کودتا کرده و حکومت منتخب آریستید را سرنگون نمود. مجمع عمومی دو هفته بعد از کودتا در ۱۱ اکتبر ۱۹۹۱ قطعنامه ۴۶/۷ تحت عنوان «بحران دموکراسی و حقوق بشر در هائیتی»^۸ را تصویب کرد و اعلام داشت: «نگران از حوادث تلخ پیش آمده در هائیتی... که منجر به قطع ناگهانی و توأم با خشونت دموکراسی در این کشور گردید، است» تلاش برای تعویض غیر قانونی رئیس جمهور قانونی را به شدت محکوم می‌کند. اهمیت این قطعنامه در این است که برقراری مجدد دموکراسی را به عنوان یکی از مولفه‌های مشروعیت دولت، به عنوان مسئله‌ای لحاظ می‌کند که در صلاحیت انحصاری دولت‌ها نیست بلکه به جامعه بین‌المللی مربوط است. پذیرش و حق رای مردم که منجر به انتخاب دولت می‌شود عنصر اساسی در مشروع تلقی شدن یک دولت به شمار می‌آید.

شورای امنیت نیز در این قضیه قطعنامه‌های متعددی را صادر نمود.^۹ از جمله می‌توان به قطعنامه شماره ۸۴۱ اشاره نمود است. از جمله قطعنامه حائز اهمیت دیگر قطعنامه ۹۴۰ شورا، مصوب ۳۱ جولای ۱۹۹۴ است.^{۱۱}

شورا در بند سوم از این قطعنامه، صراحتاً این رژیم غیرقانونی را ناقض تعهدات مربوط در چارچوب قطعنامه‌های شورای امنیت می‌داند. علی‌رغم اینکه شورای امنیت در مجموعه‌ای از قطعنامه‌ها، تعمداً از واژه حقوق بشر استفاده نکرده، اما از بحران

7- Trouillot

8- UN Doc/Res/Sec/ 46/7

^۹ - از جمله قطعنامه‌های شورای امنیت درخصوص هائیتی میتوان به قطعنامه‌های شماره

۸۴۱ (۱۹۹۳)، ۸۶۱ (۱۹۹۳)، ۸۶۲ (۱۹۹۳)، ۸۷۳ (۱۹۹۳)، ۸۷۵ (۱۹۹۳)، ۹۰۵ (۱۹۹۴)، ۹۱۷ (۱۹۹۴)، ۹۳۳ (۱۹۹۴) اشاره نمود.

^۱ - S/Res/940,31.

^۱ - S/Res/940, 31 July 1994.

بشردوستانه و جو رعب و وحشت ناشی از ایذا و اذیت سخن می‌گوید و تعهد جامعه بین‌المللی به اعاده دموکراسی را مورد تاکید مجدد قرار می‌دهد. با وجود این، ارزیابی بی‌طرفانه این قطعنامه‌ها مویدها این معناست که شورای امنیت لاقبل به صورت ضمنی اتخاذ اقدامات برای حمایت از حقوق بشر را، در صورتی که وضعیت مربوطه به طور کلی برای جمعیت غیر نظامی آثار زیانباری در پی داشته باشد، در شمول اختیارات قانونی خود مفروض می‌گیرد (شریفی طراز کوهی، ۱۴۰۰: ۲۵-۲۶). به تعبیر برخی از حقوقدانان، ویژگی قطعنامه‌های شورای امنیت در مورد هائیتی در این حقیقت نهفته است که تا زمان صدور این قطعنامه، وجود حکومت‌هایی که موجودیت آنها منطبق با قانون اساسی و ترتیبات کسب قدرت به موجب حقوق داخلی کشورهای مربوطه نیست، هیچ‌گاه به عنوان امری که مشروعیت آن دولت‌ها را از دید حقوق بین‌الملل مخدوش سازد مطرح نبوده است (جمال سیفی، ۱۳۷۴: ۲۴۵).

از لحاظ حقوقی پرسش‌هایی مطرح می‌شود از جمله آنکه: آیا مفاهیم صلح و دموکراسی مفاهیمی به هم پیوسته هستند؟ به این معنا که آیا ثبات دموکراتیک شرط لازم پایداری صلح و امنیت بین‌المللی است؟ در نتیجه آیا برآستی می‌توان باور داشت که نقض آشکار اصل مشروعیت دموکراتیک آنچنان ثبات اوضاع و احوال اجتماعی بین‌المللی را بر هم می‌زند که صلح و امنیت بین‌المللی الزاماً به مخاطره می‌افتد؟ شورای امنیت سازمان ملل در قطعنامه‌های مختلف خود در این باره، خصوصاً قطعنامه شماره ۱۱۳۲ در سال ۱۹۹۷ درباره سیرالئون این باور را تقویت و سپس تصدیق کرده است. بی‌آنکه بخواهیم مانند بسیاری از دولت‌ها یا جمعی از صاحب‌نظران بین‌المللی بگوییم که این قبیل مسائل استثنائی هستند، می‌توانیم معتقد باشیم که این قطعنامه‌ها حدود مفهومی تهدید بر صلح را گسترش داده و تفسیری جدید از ماده ۳۹ منشور ملل متحد عرضه داشته‌اند که به موجب آن شورای امنیت می‌تواند برای استقرار دولتی که با اراده ملی بر سر کار آمده اما با کودتا سرنگون شده باشد به زور متوسل شود (فلسفی، ۱۳۷۱: ۱۴۲-۲۴۶).

به نظر می‌رسد ابتکارات سازمان کشورهای آمریکایی که در اعلامیه‌های مختلفی که در مورد وضعیت‌های ناشی از به قدرت رسیدن دولت‌های غیر دموکراتیک در این منطقه با هدف اعاده دموکراسی و ایجاد ثبات سیاسی در آن منطقه صادر شده است و به ویژه در اساسنامه آن سازمان صراحتاً قید شده است، نقش مهمی در اهمیت جایگاه نقش انتخاب مردمان یک سرزمین و در نتیجه مشروع شناخته شدن دولت‌ها داشته است. از جمله مهم‌ترین اعلامیه‌ها در این خصوص می‌توان به اعلامیه آسنسیون اشاره کرد که طی آن این سازمان به تمامی اشکال مداخله که در بیان آزادانه اراده مردم اخلاص به عمل آورد اشاره می‌کند. اعلامیه ناسائو^۱ که بر اساس آن سازمان کشورهای آمریکایی هرگونه تلاش علیه نظم دموکراتیک یک کشور عضو را محکوم می‌کند.

۲-۲ گفتار دوم: بررسی وضعیت هندوراس

1 - Declaration of Nassau AG/DEC [or2Declaration of Asuncion AG/Res1064]

در طول جنگ سرد، مانند بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین، هندوراس آشفتنگی سیاسی زیادی را تجربه کرده بود که شامل تجربه‌های پی در پی حکومت نظامیان و چندین کودتا بود. سرانجام، در سال ۱۹۸۰ در طی یک دهه حکومت نظامیان، یک مجلس موسسان برای تهیه پیش نویس قانون اساسی انتخاب شد. این قانون اساسی از سال ۱۹۸۲، فقط یک هفته پس از انتخاب رئیس جمهور غیرنظامی، لازم الاجرا شد.^۳ در ۲۸ ژوئن ۲۰۰۹، گروهی از سربازان وارد محل اقامت رئیس جمهور مانوئل زلایا در تگوسیگالپا^۴ شدند. طی چند ساعت، آقای زلایا را در حالی که هنوز در لباس خواب بود از محل سکونت خود بردند و او را مجبور به سوار شدن به هواپیمایی کردند که به مقصد سان خوزه، (کاستاریکا) حرکت می کرد (Malkin, 2009)

قانون اساسی هندوراس همانند قانون اساسی بسیاری از کشورها بر اساس تضمینی بر حقوق اساسی مردم شکل گرفت. در میان تصمیماتی که توسط مجلس موسسان قانون اساسی اتخاذ شد، مشخص شد که دوره ریاست جمهوری باید چهار سال طول بکشد و هیچ رئیس جمهوری نمی تواند برای انتخاب مجدد انتخاب شود. در حالی که رئیس جمهور این کشور (مانوئل زلایا) توسط ارتش هندوراس دستگیر و و به کشور کاستاریکا تبعید شد.

به پیشنهاد آرژانتین مجمع عمومی سازمان کشورهای آمریکایی به اتفاق آراء ۳۳ کشور عضو قطعنامه‌ای در محکومیت این کودتا تصویب نمود که به برخی از مهمترین نکات آن اشاره می شود:

کشورهای عضو سازمان کشورهای آمریکایی با هدف اعاده دموکراسی و حکومت قانون و استقرار مجدد رئیس جمهور قانونی این کشور با توجه به ناکامی‌های اقدامات دیپلماتیک صورت گرفته در چارچوب ماده دو منشور دموکراتیک بین کشورهای آمریکایی تصمیم به تعلیق فوری حق عضویت هندوراس نمودند.

کشورهای عضو سازمان کشورهای آمریکایی هندوراس را مکلف به اجرای کامل تعهدات خود در خصوص حقوق بشر و آزادی‌های اساسی نمودند. هم راستا با این اقدام سازمان کشورهای آمریکایی مجمع عمومی سازمان ملل متحد قطعنامه‌ای با عنوان «سقوط دموکراسی در هندوراس»^۵ با توجه به اصول و اهداف منشور ملل متحد نگرانی عمیق خود را از سقوط حکومت دموکراتیک در این کشور اعلام می دارد. سازمان کشورهای آمریکایی علی رغم اینکه از کشورهایی با ایدئولوژی‌های متفاوت تشکیل شده و از یک سو اندیشه‌های چپ گرایانه و انقلابی گری قوی در برخی از این کشورها ریشه‌های تاریخی دیرینه‌ای دارد و از سوی دیگر ایالات متحده و هم پیمان‌های قدرتمند آن، در این سازمان حضور دارند، اما توانسته است مفهوم مشروعیت مردمی و دموکراتیک را به عنوان یکی از معیارهای مهم شناسایی مشروعیت دولت‌ها در صحنه بین المللی توسعه دهد.

^۱ - U.S. Dept. of State Bureau of Western Hemisphere Affairs, Background Note: Honduras: His-tory, <http://www.state.gov/r/pa/ei/bgn/1922.htm#history>

^۴ - Tegucigalpa

^۱ - Honduran Constitution, articles 237, 239.

^۱ - G/A/Res/63/301/, 1 July 2009: Situation in Honduras: Democracy breakdown

۳- مبحث سوم: اتحادیه آفریقا و مشروعیت ملی دولت

اتحادیه آفریقا در واقع همان سازمان وحدت آفریقا است که در سال ۲۰۰۲ به این نام تغییر یافت. سازمان مزبور به دلیل عدم پویایی و تحرک لازم در عرصه آفریقا و جهان مورد انتقاد قرار گرفته، منحل و سازمان جدید با عنوان اتحادیه آفریقا جایگزین آن شد.

اتحادیه آفریقا در سند موسس خود حمایت قاطع از دموکراسی را اعلام داشته است. در مقدمه این منشور، کشورهای عضو عزم خود را برای ارتقاء و حمایت از حقوق بشر، تقویت فرهنگ و نهادهای دموکراتیک، تضمین حکمرانی خوب و حاکمیت قانون اعلام می‌دارند. این موضوع در ماده ۳ این منشور، مورد حمایت قرار گرفته است. اماد ماده ۲۹ در مورد پذیرش اعضا، هیچگونه شرط دموکراسی برای عضویت ذکر نشده و هر کشور آفریقایی با اکثریت ساده به عضویت این اتحادیه نائل می‌شود. با این وجود بر اساس ماده ۳۰، هر حکومت که از طرق غیرقانونی به قدرت رسیده باشد، مجاز به مشارکت در فعالیتهای اتحادیه آفریقا نیست. البته این ماده از تایید دموکراسی به عنوان شرط ضروری عضویت اجتناب نموده، زیرا هیچ گونه شرط عضویت یا تعلیق ذکر نشده است (Buchil, 2003: 7).

بر این مبنا اتحادیه آفریقا سیاست تغییرات مبتنی بر قانون اساسی و عدم شناسایی حکومت های ناشی از کودتا را در راستای تقویت جایگاه مشروعیت ملی دولت های منتخب ترویج داده است. با وجود اعمال برنامه های کاهش مخاصمات از سوی جامعه بین المللی از جمله سازمان ملل متحد و دیگر سازمان های منطقه ای، کماکان استمرار و تشدید منازعات قومی قبيله ای در کشورهای آفریقایی در جریان است. بدون تردید اصلی ترین دلیل این چالش ها شرایط غیر دموکراتیک حاکم بر وضعیت داخلی و عدم حکمرانی خوب در بسیاری از این دولت ها است. هر چند در سال های اخیر اقداماتی از سوی نهادهای اتحادیه آفریقا به کمک نهادهای بین المللی انجام گرفته است اما این قاره هنوز در آغاز مسیری طولانی قرار دارد. به عنوان مثال بانک توسعه آفریقا به تاسی از بانک جهانی و صندوق بین المللی پول سیاست معطوف به حکمرانی خوب را مورد پذیرش قرار داد که دقیقاً همان عناوین بانک جهانی یعنی: مسولیت، شفافیت، مبارزه با فساد و مشارکت سیاسی شهروندان و نیز اصلاحات حقوقی و قضایی را فهرست کرده است (Ibid: 149).

۳-۱ گفتار اول: بررسی وضعیت رواندا

رواندا از سال ۱۸۹۴ مستعمره آلمان بود که در پی شکست آلمان در جنگ جهانی اول و تقسیم مستعمرات آن، قیمومت آن براساس میثاق جامعه ملل به فاتحان جنگ محول شد و طی سالهای ۱۹۱۶ تا ۱۹۶۲ به اداره بلژیک درآمد. بلژیک هوتوها و توتسی ها را دو موجودیت مجزا کرد و حتی شناسنامه ها را براساس قومیت تنظیم کرد. قبل از بحث درباره نسل کشی سال ۱۹۹۴ در رواندا لازم است به طور خلاصه به نسل کشی در بروندی سال ۱۹۷۲ پرداخته شود. در این سال، دویست تا سیصد هزار هوتویی به دست دولتی که تحت کنترل توتسی ها اداره می شد، کشته شدند. (Lemarchand, 2004: 155-177) از آنجایی

که خاطرات قومی از مرزهای جغرافیایی فراتر می‌رود، باید گفت که پیشینه نسل کشی سال ۱۹۹۴ رواندا به وحشت‌های سال ۱۹۷۲ که در حافظه جمعی هوتوها در روندا و برونندی قرار داشت برمی‌گردد. (Winton, 2008: 605-629).

منازعات مسلحانه قومی در آفریقا ناشی از قدرت طلبی اقوام در این منطقه است. اقوام هوتو و توتسی طی سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ منازعات شدیدی در این منطقه داشته‌اند. به دنبال سوء قصد و ترور رئیس جمهور هوتوی کشور برونندی توسط پرسنل توتسی ارتش، تنش سیاسی نظامی بین رواندا و برونندی شدت گرفت و متعاقب آن، شبه نظامیان قوم هوتو شروع به کشتار و قتل عام رهبران سیاسی توتسی کردند. هنگامی که بسیاری از توتسی‌ها در مرز مشترک رواندا-برونندی مستقر بودند، ارتش هوتوی کشور برونندی به کشتار جمعی آنها دست زد (پیشگاه هادیان، ۱۳۸۰: ۷۳). هوتوهای مقیم رواندا به جنایات بسیار وحشیانه‌ای علیه توتسی‌ها و هوتوهای میانه رو اقدام کردند. حتی خردسالان و کودکان از این جنایات بی نصیب نماندند. این اقدامات وحشیانه که به مدت ۱۰۰ روز طول کشید بین ۸۰۰ هزار تا یک میلیون کشته به جای گذاشت (Verwimp, 2004: 233). جامعه بین‌المللی به رغم اقدامات و کشتارهای وحشیانه، شکنجه و آزار و اذیت جنسی، هیچ اقدامی در راستای توقف خشونت نکرد و تنها نظاره گر این اقدامات بود. (Munya, 1999: 13). به نظر می‌رسد موضوع مشروعیت دولت و رعایت حقوق بشر پس از این فاجعه بیش از گذشته مطمح نظر قرار گرفت و جامعه بین‌المللی و نهادهای منطقه‌ای مسولانه‌تر دولت‌ها را در رعایت و تضمین حقوق مردم رصد کرده و آمادگی بیشتری در انجام اقدامات فوری یافته‌اند. شاید یکی از دلایل چنین انفعالی در اوایل دهه نود میلادی ناشی از بی‌توجهی اتحادیه آفریقا و فضای بین‌المللی نسبت به جایگاه مردم یک سرزمین، فارغ از اقلیت‌های مختلف زبانی و قومی و مانند آن در مشروعیت بخشیدن به دولت بوده است. مشروعیتی که برآیند رعایت و احترام به حقوق بشر و روش‌ها و مولفه‌های انتخابات دموکراتیک است.

۲-۳ گفتار دوم: بررسی وضعیت سیرالئون

در سیرالئون جنگ داخلی میان جبهه متحد انقلابی علیه رئیس جمهور مومو به تدریج صدها هزار زخمی و آواره به جای گذاشت. هر چند انتخابات، دولت مشروع را به کشور بازگرداند اما یک کودتای نظامی دیگر در ۲۵ مه ۱۹۹۷ رئیس جمهور منتخب، احمد تیجان کابا را سرنگون کرد. در این زمان سازمان وحدت آفریقا^{۱۸} از اکووز^{۱۹} خواست در بازگرداندن نظم مبتنی بر قانون اساسی به مردم سیرالئون کمک کند. شورای امنیت سازمان ملل در واکنش به این درخواست ضمن استقبال از میانجیگری اکووز اعلام کرد از اهداف این تلاش‌ها حمایت می‌کند (کیهانلو، ۱۳۸۴: ۳۰۶). سازمان وحدت آفریقا انجام آن کودتا را محکوم و از شناسایی نیروهای نظامی امتناع ورزید. به نظر می‌رسد عکس‌العمل سازمان وحدت آفریقا در قبال قضیه سیرالئون، سرآغاز سیاست جدید این سازمان در عدم شناسایی رژیم‌های حاصل از کودتا است (توکلی، ۱۳۹۰: ۳۰-۱). کودتا که به یکی از طرق رایج کسب قدرت محسوب می‌شود حاکی از نقض آشکار حق تعیین سرنوشت به معنای عدم رضایت

^{۱۸} Economic Community of West African States

^{۱۹} ECOWAS

مردم یک سرزمین و فقدان مشروعیت ملی دولت ناشی از کودتا است. چنین تغییری از طریق غیردموکراتیک و بدون برگزاری انتخابات را بدون تردید باید نامشروع دانست. چنین موضعی این باور را تقویت کرده است که نقض حق تعیین سرنوشت و نادیده گرفتن مردم و حقوق آن‌ها علاوه بر نادیده انگاشتن حقوق بشر، ممکن است تکرار تجربه تلخ حوادثی مانند رواندا را که ثمره بی تفاوتی جامعه بین‌المللی بود، ایجاد کند. بنابراین در مواردی که نظامیان با انجام کودتا، حکومت مستقر را از قدرت برکنار کرده و یا در فرضی که حکومت مستقر از پذیرش نتایج انتخابات برگزار شده استنکاف نماید و از تحویل قدرت به نمایندگان منتخب ملت خودداری نماید، با محکومیت جامعه بین‌المللی مواجه شده است. بنابراین به نظر می‌رسد که نظام حقوق بین‌الملل در مورد مشروعیت دولت‌ها برخلاف نظام حقوق بین‌الملل کلاسیک، در سه دهه اخیر، از معیار «اعمال قدرت موثر» به عنوان تنها معیار قابل اعمال در مورد مشروعیت دولت‌ها استفاده نمی‌کند و در موارد انتقال غیرمسالمت آمیز قدرت و مغایر مقررات قانون اساسی بویژه از طریق کودتاهای نظامی، موضعی کاملاً سلبی دارد و از شناسایی دولت‌های غیردموکراتیکی که با استفاده از کودتاهای نظامی به قدرت رسیده‌اند، خودداری کرده است. در نتیجه به صراحت می‌توان گفت دولت ناشی از کودتا فاقد مشروعیت ملی است و نباید مورد شناسایی قرار گیرد.

جنگ داخلی سیرالئون پس از یک دهه در سال ۲۰۰۱ به پایان رسید. موافقت نامه صلح پس از مدت کوتاهی به دنبال انتخابات ریاست جمهوری و پارلمان در سال ۲۰۰۲ حاصل شد (Rahall, 2003: 37). سیرالئون پس از استقلال خود از انگلیس در سال ۱۹۶۱، به طور قابل ملاحظه‌ای تحت سوء مدیریت، فساد سیستماتیک و سیاسی کاری تمامی نهادهای دولتی از جمله قوه قضائیه قرار داشت. سقوط حاکمیت قانون و عدم وجود نظم عمومی، فعالیت‌های بزه کارانه مدت‌ها قبل از شروع جنگ داخلی بر جامعه سیرالئون حکمفرما بود که سهم این عوامل در وقوع جنگ داخلی اهمیت فراوانی داشت. تلاش وافر جهت اصلاحات مبتنی بر حکومت قانون توسط بخش توسعه بین‌المللی انگلستان و بانک جهانی در روند توسعه حقوقی مربوط به آن در سالهای ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۴ که اولین سال‌های گذار به سمت دموکراسی بود نقش مهمی داشت. جدا از ایجاد زیرساخت‌های لازم برای دادگاه‌های عالی و بخش در پایتخت و مراکز دیگر ایالتی که در طول سال‌های درگیری وجود نداشت، آموزش‌های حقوقی لازم برای کارمندان در تمامی سطوح از کارکردهای اساسی آن محسوب می‌شد. علاوه بر این، در اصلاحات حقوقی که مورد تایید وزارت دادگستری قرار گرفته بود، پیش نویس قانون انتخابات، احزاب سیاسی و امنیت ملی تهیه گردید (world bank, 2004) این امر موجب شده بود که کارکردهای اساسی دولت، همچون فرایند قانونگذاری و مقررات مربوط به عدالت، همچنانکه الهام بخش موازین دموکراتیک بود چارچوب‌های امنیتی کشور را بهبود بخشد. علاوه بر این دادگاه ویژه سیرالئون که توسط دولت سیرالئون و سازمان ملل متحد تأسیس شده بود نه تنها میراث دار فروپاشی حاکمیت قانون از دست رفته در مخاصمات بود، بلکه بسیاری ساختارهای سازمانی، صبغه حقوقی و کارکنان آموزش دیده در جهت ظرفیت توانمندسازی دولتی در بخش قضایی را فراهم ساخت (Chandra Lekha, 2011: 127-142). مطابق گزارش

انجمن آزادی در سال ۲۰۱۳، قوه قضائیه استقلال خود را نشان داده است و اغلب دادگاه‌ها به صورت عادلانه برگزار شده است.^۱ اقدامات صورت گرفته در جهت اجرای اصل پاسخگویی، در راستای تقویت حاکمیت قانون، موجب افزایش امنیت شهروندان و تقویت سیستم پاسخگویی دولت شده است. همچنین، کاهش فساد و بی قانونی که دو عامل اصلی شروع مخاصمات داخلی بوده است، به موفقیت گذار به سمت دموکراسی و کاهش خشونت در این کشور منجر شده است (Gibril, 2006: 151-165). با پایان یافتن مخاصمات در سیرالئون، از آنجاییکه نهادهای دولتی کارایی خود را از دست داده بودند، سازمان ملل متحد با همکاری جامعه مدنی سیرالئون توزیع کمک‌های امدادی و خدمات در میان مردم این کشور را بر عهده گرفت. در این راستا، سازمان ملل شبکه‌ای تشکیل شده از سازمان‌های مردم‌نهاد محلی و بین‌المللی را که در خصوص خدمات رسانی نقش داشتند را ایجاد کرد. سازمان ملل همچنان به طور گسترده‌ای از این سازمان‌ها در خصوص کمک رسانی به مردم سیرالئون استفاده می‌کند. به طور مثال، برنامه توسعه ملل متحد اجرای ۹۰ درصد از پروژه‌های خود را در سیرالئون به سازمان‌های مردم‌نهاد سپرده است. این امر گویای نقش مؤثر جامعه مدنی و سازمان‌های مردم‌نهاد در کشورهای است که جنگ داخلی سبب تخریب نهادهای دولتی شده است (صحرائی، ۱۳۹۴: ۱۲۸).

با این توجهات به نظر می‌رسد بروز بحران مشروعیت از مهم‌ترین عواملی است که نظام سیاسی را در معرض سقوط قرار می‌دهد این بحران نه تنها موجب از بین رفتن پل‌های ارتباطی میان مردم و حکومت می‌شود بلکه این دو را در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد و رابطه نظام با ملت را بر پایه استبداد، سلطه و قلع و قمع مبتنی می‌سازد در نتیجه مردم مترصد فرصتی خواهند شد که حکومت و نظام را پایین بکشند (شریف یلمه، ۱۳۹۴: ۴۵).

با گذشت دهه‌ها حکومت‌های موجود در آفریقا همچنان شاهد تحول و مردم‌سالاری واقعی نیست و با مرور زمان عواملی همچون ضعف‌های مشارکت سیاسی، ماهیت شخصی حکومت و عدم توازن میان قوای سه‌گانه، عدم شفافیت، آینده نظام سیاسی در آفریقا را با بحران مشروعیت گسترده‌ای مواجه ساخته است. از سوی دیگر قدرت‌های اروپایی با ایجاد مرزهای کاملاً دلخواهانه در سرزمین‌های تحت نفوذ خود، اقوام را از یکدیگر گسسته و جمعیت‌های دارای زبان واحد را از هم جدا کرده اند و بدین ترتیب نقطه ستیز و اختلاف را در بطن دولت‌های پس از استعمار کاشته اند (اپیکچی، ۱۳۸۴: ۱۶۵). بنابراین جهت استقرار دموکراسی در آفریقا می‌بایست ساختارهای سیاسی دموکراتیک، همسو با فرهنگ و ساختارهای داخلی و با توجه به عوامل بومی ایجاد و نهادینه گردند و اتحادیه آفریقا به عنوان مهم‌ترین نهاد منطقه‌ای با بیشترین قرابت تاریخی و فرهنگی و سیاسی در این قاره، نقش بسیار موثری در برقراری توازن میان اقوام مختلف در درون نظام‌های داخلی دارد.

۴ مبحث چهارم: رویه اتحادیه اروپا در موضوع مشروعیت ملی دولت

¹ - Freedom House, "Freedom in the World Countries Reports, Sierra Leone", <http://freedomhouse.org/report/freedom-world/2013/sierra-leone>, (2013)

هنگام تدوین معاهدات رم در سال ۱۹۵۷ حقوق بشر جزو اهداف کشورهای اروپایی در همکاری‌های منطقه‌ای نبود و عمدتاً مقاصد اقتصادی، هدف اصلی کشورهای اروپایی بود اما با گسترش اهداف اتحادیه و تعداد کشورهای عضو، ضرورت توجه و حمایت ارکان اتحادیه از حقوق بشر به یکی از اولویت‌های اساسی و مشترک اتحادیه تبدیل شده است و به تدریج در معاهده و در آرای متعددی که از دیوان دادگستری اروپا صادر شد، جایگاه حقوق بشر پررنگ‌تر شد تا اینکه به ویژه پس از فروپاشی بلوک شرق و تحولات سیاسی ناشی از آن اوج توجهات حقوق بشری اتحادیه اروپا در معاهده ماستریخت ۱۹۹۲ و پس از آن در معاهده آمستردام ۱۹۹۷ قابل مشاهده است. چنانکه ماده ۶ معاهده مذکور عنوان می‌دارد اتحادیه اروپا بر اصول آزادی، دموکراسی، رعایت حقوق بشر و آزادی‌های اساسی و حکومت قانون، اصولی که در دولت‌های عضو متداول است، بنیان گذاشته شده است. به نحوی که مطابق ماده ۴۹ معاهده اروپایی هر کشور اروپایی که به اصول مصرح ماده ۶ احترام می‌گذارد، می‌تواند تقاضای عضویت در اتحادیه را ارائه دهد و این شرایط و معیارها که به معیارهای کپنهاک معروف هستند در سال ۱۹۹۳ از سوی شورای اروپا در خصوص کشورهای اروپای مرکزی و شرقی که خواهان الحاق به اتحادیه اروپا بودند به شرح زیر بیان شده است: داشتن نهادهای باثباتی که متضمن مردم سالاری، حاکمیت قانون، حقوق بشر و احترام به اقلیت‌ها باشند، پایبندی به اهداف سیاسی و اقتصادی و پولی اتحادیه اروپایی. بر این مبنا اتحادیه اروپا دموکراسی را به شدت پیش برده است و چشم انداز عضویت در جامعه اروپا، انگیزه‌ای برای کشورها در اقدام به برقراری دموکراسی بوده است. از جمله اینکه کنفرانس امنیت و همکاری اروپا موجی پدید آورد که حکومت‌های کمونیست را به لیبرال شدن واداشت و فعالیت مخالفان را در داخل کشورها مشروعیت بخشید و دولت‌ها را تشویق کرد که استانداردهای حقوق بشری را بپذیرند. این وضعیت به ویژه پس از تجزیه اتحاد شوروی و یوگسلاوی سابق که منجر به ایجاد کشورهای جدید در اروپای شرقی و مرکزی شده بود نمودار است. درحالی که این کشورها از دیدگاه کلاسیک، تمامی معیارهای کشور بودن را دارا بودند، کشورهای عضو اتحادیه اروپا تمایلی به شناسایی بدون قید و شرط آن‌ها نداشتند. بر طبق اعلامیه مشترک وزرای امور خارجه کشورهای عضو اتحادیه اروپا این بدان معنی است که کشورهای جدید موافقت خود را با محترم دانستن منشور ملل متحد، سند نهایی هلسینکی و منشور پاریس، به ویژه در ارتباط با حاکمیت قانون، دموکراسی، حقوق بشر و تضمین حقوق گروه‌های نژادی، واقلیت‌ها اعلام نموده اند (توکلی، ۱۳۹۰: ۱۲). بنابراین داشتن روش‌های دموکراتیک، احترام به حقوق و آزادی‌های اساسی شرط لازم برای عضویت در جامعه اروپا هستند. توجه به معیارهایی همچون دموکراسی، رعایت حقوق بشر و آزادی‌های اساسی و حکومت قانون در عملکرد دولت‌های عضو نیز مهم بوده و مورد ارزیابی و سنجش قرار می‌گیرد. چنانکه ماده ۷ معاهده اروپایی، آئینی را تاسیس می‌کند که مطابق آن، شورای اتحادیه که با اتفاق آرا اقدام می‌کند، می‌تواند در مورد وجود تخلف مستمر و جدی دولت عضو از رعایت موارد پیش گفته، تصمیم بگیرد. پس از اینکه تصمیم مزبور اتخاذ گردید، شورای اتحادیه می‌تواند برخی حقوق ناشی از عضویت دولت مزبور، از جمله حق رأی در شورا را به حالت تعلیق درآورد. زمانی که در ژانویه سال ۲۰۰۰ به نظر

رسید احتمالاً ائتلاف دست راستی اتریش، پس از اینکه انتخابات در اکتبر ۱۹۹۹ منجر به اکثریت جدیدی در حزب لیبرال این کشور شد، قدرت را در دست گرفت، اتحادیه اروپا از روش‌های غیر معمول برای ابراز عدم رضایت سیاسی خود از این تغییر به سوی راست استفاده کرد. در همان زمان رئیس اتحادیه اروپایی به اتریش اعلام کرد در صورتی که حزب لیبرال وارد یک ائتلاف دولتی جدید شود، مجازات‌هایی علیه آن کشور اعمال خواهد شد (شریفی طراز کوهی، ۱۴۰۰: ۲۶۳).

اتحادیه اروپا حتی نسبت به برقراری دموکراسی و رعایت حقوق بشر در خارج از اروپا نیز الزاماتی را مقرر داشته است به عنوان مثال در معاهدات تجاری دوجانبه، توافقاتی که همکاری و سرمایه‌گذاری شروط حقوق بشری را ملحوظ می‌دارد به نحوی که بر اساس این شروط، هر یک از طرف‌های توافق اجازه دارد تا در صورت عدم رعایت این نرم‌ها از سوی طرف دیگر، اقدامات کافی و ضروری حتی تعلیق توافق را انجام دهد. به عنوان مثال بر اساس موافقت نامه کوتونو به منظور تجارت و ارسال کمک بین کشورهای عضو اتحادیه اروپایی و ۷۸ کشور در حال توسعه در مناطق آفریقا، کارائیب و حوزه اقیانوس آرام اگر هر یک از کشورها در زمینه احترام به حقوق بشر قصور کنند، امتیازات تجاری را می‌توان تعلیق کرد و سطح برنامه‌های کمکی را کاهش داد یا متوقف کرد. لذا می‌توان نتیجه گرفت اثر عوامل بین‌المللی به ویژه در اروپا با گسترش جهانی شدن تشدید شده و در این راستا، اعمال حاکمیت متأثر از مفاهیم حقوق بنیادین بشر، قدرت حاکم برای اعمال حاکمیت باید حقوق حکومت شوندگان را نیز در نظر داشته باشد. به دیگر سخن دولت دیگر تنها به یک سر که حکومت باشد بسته نیست، بلکه سر دیگر آن نیز به حکومت شوندگان بسته است. از این رو اعمال حاکمیت نه تنها ابزاری برای حفظ قدرت شمرده می‌شود بلکه ابزار حفظ حقوق شهروندان نیز محسوب می‌شود (فروغی نیا، ۱۳۹۱: ۱۵۸).

۱- ۴ گفتار اول: بررسی وضعیت اسپانیا

اسپانیا در طی سال‌های جنگ جهانی دوم و حتی پس از آن به عنوان بیگانه‌ای تلقی می‌شد که از حمایت تلاش‌های جامعه جهانی در سرنگونی رژیم نازی و محکومیت اقدامات جنایتکارانه این رژیم در آلمان و مناطق تحت اشغال خودداری کرده بود. شورای امنیت سازمان ملل متحد یک کمیته فرعی را در ارتباط با رژیم ژنرال فرانکو ایجاد کرد. در اعلامیه‌ای اشاره شده بود که تا زمانی که حکومت ژنرال فرانکو در قدرت است مردم اسپانیا نمی‌توانند انتظار همکاری موثر و کامل سایر ملل را داشته باشند چرا که رژیم فعلی اقدامات سرکوبگرانه را علیه نیروهای منتخب مردم اسپانیا به عمل آورده است (Francis, 2001: 377-417).

شورای امنیت در یکی از نخستین قطعنامه‌های خود پس از آغاز فعالیتش، وضعیت اسپانیا را مورد توجه قرار داد و تصمیم گرفت که به منظور تعیین این موضوع که آیا وضعیت داخلی در این کشور که هنوز اجازه عضویت در سازمان ملل متحد را کسب نکرده بود، به یک اصطکاک بین‌المللی منجر گردیده و صلح و امنیت بین‌المللی را به خطر انداخته است، مطالعاتی انجام گیرد. اگر چه، صراحتاً به صلح و امنیت بین‌المللی اشاره گردید، اما نمی‌توان تردید داشت که دقیقاً شرایط دیکتاتوری

حاکم بر این کشور بود که موجبات خشم و بر آشفتنگی شورای امنیت را فراهم آورده بود (شریفی طراز کوهی، ۱۴۰۰: ۲۵۹). پس از تفویض موضوع به مجمع عمومی ملل متحد این مجمع طی قطعنامه مصوب ۱۲ دسامبر ۱۹۴۶ توصیه نمود اسپانیا به خاطر خطری که رژیم فرانکو برای صلح و امنیت بین‌المللی ایجاد نموده از کلیه سازمان‌های وابسته به ملل متحد اخراج شود. اگرچه شورای امنیت اتخاذ تصمیمات مقتضی را در مقابل این بحران مورد مطالعه قرار داد و امکان مداخله نظامی در اسپانیا مورد بررسی قرار گرفت ولی نهایتاً هیچ صمیمی در این خصوص اتخاذ نشد و بحث‌های پر مناقشه‌ای در سازمان ملل متحد در گرفت که در جریان آن نماینده پرو بر این اعتقاد بود که «مجمع عمومی می‌تواند به یک کشور توصیه نماید که حقوق بشر را محترم دارد اما این مجمع نمی‌تواند بر اساس چنین اطلاعاتی در مورد مشروعیت یک حکومت قضاوت نماید (Ibid, 397)».

درخصوص ارزیابی اولین رویه سازمان ملل و دولت‌های اروپایی در قضیه اسپانیا چند حقیقت باید مد نظر قرار گیرد نخست آن که سرآغاز این قضیه مربوط به مواضع نزدیک ژنرال فرانکو به قدرت‌های شکست خورده در طی جنگ جهانی دوم بود که قدرتهای پیروز در این جنگ را متمایل به جایگزینی حکومت وی با یک حکومت دموکراتیک می‌نمود. در وهله دوم تغییر مواضع در پایان جنگ جهانی دوم نشان داد که ملاحظات قدرت‌های بزرگ اروپایی که پس از جنگ دوم جهانی بلوک غرب را با ایجاد اتحادیه‌های اقتصادی و نظامی منطقه‌ای ایجاد کردند، برای تغییر رژیم فرانکو از مبنای حقوقی و اخلاقی برخوردار نبوده و بیشتر تحت تاثیر انگیزه‌های سیاسی بوده است. زمانی که جهان وارد جنگ سرد شد کشورهای غربی دریافتند که رژیم فرانکو یک عنصر سودمند برای مقابله با گسترش کمونیسم است. لذا به نظر می‌رسد مواضع دولت‌های اروپایی چه به صورت انفرادی و چه در قالب اتحادیه‌ای منطقه‌ای در این خصوص به دلیل فضای دو قطبی در جامعه بین‌المللی آن روزگار و همچنین به دلیل اینکه هنوز اهمیت حقوق بشر و توجه به رعایت حقوق و آزادی‌های اساسی در ابتدای راه خود قرار داشت، فاقد شفافیت و صراحت لازم بود. در واقع از یک سو کشورهای اروپایی در آغاز راه ایجاد جامعه اروپایی بودند و از سوی دیگر غلبه منافع سیاسی بر حقوق بشر به دلایل پیش گفته مانعی جدی در اتخاذ مواضع حقوق بشری به ویژه در مقابل سرکوب‌های داخلی رژیم فرانکو شده بود. در نتیجه موضوع مشروعیت دولت فاشیستی فرانکو علی‌رغم مواضع صریح شورای امنیت و مجمع عمومی، نتوانست آنچنان که باید مواضع قاطعی از سوی این دولت‌ها و اتحادیه اروپا به دنبال داشته باشد. هر چند تا سال‌ها در میان حقوقدانان مباحث مطرح شده ادامه یافت و تاثیرات خود را در مواضع آینده اتحادیه بر جای گذاشت.

۴-۲ گفتار دوم: بررسی وضعیت یوگسلاوی سابق

پس از فروپاشی بلوک شرق مهم‌ترین کشور منطقه استراتژیک بالکان، به دلیل تنوع اقوام و نژادها و ادیان و منافع قدرت‌های منطقه‌ای، جمهوری فدرال یوگسلاوی بود که دچار فروپاشی شد. منطقه‌ای که در طی دو جنگ جهانی و بلکه حتی قرن‌ها پیش از آن در تلاقی امپراتوری عثمانی و دولت‌های اروپایی، محل کشمکش‌های سرزمینی و قومی زیادی بوده است.

یوگسلاوی سابق قبل از تجزیه مشتمل بر پنج جمهوری (بوسنی و هرزگوین، کروواسی، صربستان، اسلونی، مقدونیه و مونته نگرو) و دو منطقه خودمختار بودند؛ به علاوه یک دولت فدرال وجود داشت که ریاست آن به طور متناوب از بین رؤسای این جمهوری‌ها و مناطق خودمختار برگزیده می‌شد. پس از تجزیه این کشور، کمیسیونی تحت عنوان کمیسیون داوری اروپایی بدینتر در سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۹۲ رسماً اظهار نظر کرد که جمهوری فدراتیو سوسیالیست یوگسلاوی پس از پشت سر گذاشتن مراحل انحلال، سرانجام منحل شده است. نتیجه حقوقی این اظهار نظر آن شد که تمامت ارضی این دولت و حراست از آن اساساً منتفی شد. از اینرو، جدایی دولت‌های عضو فدراسیون، انفصال نامشروعی نبود که به تمامت ارضی سرزمین سلف آسیب رساند. در نتیجه این تجزیه تعدادی از جمهوری‌ها، مدارک خود را در اثبات تأمین شرایط استقلال و تأسیس دولت جدید، ارائه دادند. در پی این تقاضاها، شناسایی بوسنی و هرزگوین، کرواسی، مقدونیه و اسلونی به کمیسیون داوری ارجاع شد. اسلونی و کرواسی بعداً توسط ۱۲ عضو جامعه اروپا، علی‌رغم نظر منفی کمیسیون داوری نسبت به کرواسی، به رسمیت شناخته شدند. مقدونیه نیز نظر مثبت کمیسیون را جلب نمود، ولی به دلیل وتوی یونان توسط جامعه اروپا به رسمیت شناخته نشد، مع‌هذا این کشور در ۷ آوریل ۱۹۹۳ به عضویت سازمان ملل متحد درآمد (توکل، ۱۳۹۰: ۱۴).

در خصوص بوسنی و هرزگوین کمیسیون مزبور به این نتیجه رسید که اراده عمومی برای تأسیس یک کشور مستقل، به وضوح ابراز نشده است، چرا که فرآیندوم برگزار شده در معرض رأی همه شهروندان بدون تبعیض قرار نداشت، این فرآیند در مارس ۱۹۹۲ علی‌رغم تحریم صرب‌های بوسنی، به عنوان یک اقلیت مهم برگزار شده بود. که پس از تذکر کمیسیون، این کشور اقدام به برگزاری فرآیند نمود و کشورهای عضو جامعه اروپا در ۶ آوریل ۱۹۹۲ این کشور را به رسمیت شناختند. چنانکه بیان شد، در چارچوب دیدگاه اتحادیه اروپا، شناسایی کشورهای جدید منوط به تعهد آن‌ها به ایجاد یک کشور دموکراتیک بر مبنای حکومت قانون شد (Ibid, 15). در این خصوص رئیس شورای امنیت برای هر کدام از کشورهای جدید مبادرت به صدور یک بیانیه نمود که در آن بر تعهد این کشورها به اجرای اصول منشور از جمله اصول مربوط به حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات، عدم استفاده از زور و اجرای تمامی تعهدات منشور تأکید شده بود. متعاقب این توصیه، مجمع عمومی پذیرش این سه کشور به عضویت سازمان ملل متحد را تصویب نمود. بررسی رویه شناسایی جامعه بین‌المللی در خصوص تجزیه یوگسلاوی سابق به وضوح بیانگر نظریه مشروعیت دموکراتیک است که بی‌شک فراتر از الزامات سنتی در حقوق بین‌الملل کلاسیک برای شناسایی کشورهاست (Ibid, 16). به نظر می‌رسد این نتیجه‌گیری از سوی ملل متحد تحت تأثیر مواضع اولیه دولت‌های اتحادیه اروپا بوده است که پیش از آن بر اساس بیانیه دولت‌های عضو و نظرات کمیته داوری اتخاذ شده است. البته به موازات مواضع تهاجمی ناتو به منظور جلوگیری از جنایات جنگی در کوزوو، اقداماتی نیز در حین حملات و به ویژه پس از آن با مسولیت بازسازی، از سوی اتحادیه با هدف ایجاد و تقویت نهادهای دموکراتیک در کوزوو صورت گرفته است. که هم راستا با اهداف حکمرانی خوب و شروط اعلامی اتحادیه اروپا قابل بررسی است.

بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، یوگسلاوی و چک اسلواکی، رویه دولت‌های اروپایی و البته کمیته بادینتر برای یوگسلاوی سابق نشان داد که مفهوم مردم به ساکنان یک ایالت در مقابل ساکنان فدراسیون (یعنی کشور در کلیت آن) نیز تعلق می‌گیرد (ضیائی، ۱۳۹۰: ۳۹). این مواضع آنجا که در تاسیس کشورهای جدید منطقه بالکان از نظر کمیته بادینتر بیان می‌شود صراحت دارد و اقدامات بعدی ناتو را از نظر اروپا، در توسل به زور قابل توجیه می‌سازد. در واقع از نظر کمیته و دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نسل‌کشی بوسنی توسط صربستان، تشکیل کشورهای اسلونی، کروواسی، بوسنی و هرزگوین و مقدونیه در فرایند فروپاشی یوگسلاوی سابق محقق شد و نه ناشی از فرایند جدایی. کمیته بادینتر در خصوص جدایی برخی کشورها از یوگسلاوی سابق اعتقاد دارد اصل حفظ مرزهای موجود تنها در رابطه با مرزهای میان دو کشور مطرح است و نه در خصوص مرزهای داخلی یک کشور (Ibid, 27).

با وجود پایان یافتن درگیری‌های خونین میان صربستان و کوزوو که با دخالت ناتو صورت گرفت، روابط صرب‌ها و آلبانیایی تبارها نشان می‌داد که همزیستی مشترک آنان در کشور واحد به آسانی امکان پذیر نخواهد بود و لازم است در وضعیت حقوقی کوزوو تغییر ایجاد شود. بر این اساس از سال ۲۰۰۶ مذاکراتی جهت تعیین وضعیت کوزوو با سرپرستی مارتی آهتیساری نماینده دبیرکل ملل متحد از فوریه ۲۰۰۶ آغاز شد. این مذاکرات مبتنی بر ایجاد حکومتی غیر متمرکز در کوزوو و لزوم رعایت حقوق اقلیت‌های ساکن کوزوو به ویژه صرب‌ها بود. آهتیساری در ۲ فوریه ۲۰۰۷ گزارش خود را منتشر کرد که در بردارنده اعطای امتیازاتی به اقلیت صرب بود. اگرچه از عنوان استقلال در این گزارش استفاده نشد، اما آثار آن به صورت ضمنی قابل استنباط بود چرا که به کوزوو حق درخواست عضویت در سازمان‌های بین‌المللی و ایجاد نیروهای امنیتی و تصویب نشان‌های ملی را اعطا می‌کرد. با توجه به اینکه آلبانیایی تبارها همچنان خواهان استقلال بوده و صرب‌ها بر حفظ و تداوم حاکمیت خود بر کوزوو تاکید می‌کردند لذا مذاکرات به بن‌بست رسید و آهتیساری اعلام داشت که گزارش خود را به همراه پیشنهادش به شورای امنیت تسلیم خواهد کرد (عزیزی، ۱۳۸۹: ۵۴-۶۹). بن‌بست مذکور باعث شد که مجلس محلی حکومت خودگردان کوزوو بیانیه استقلال خود را با حمایت از قبل اعلام شده کشورهای بزرگ در تاریخ ۱۷ فوریه ۲۰۰۸ صادر کند. پارلمان اروپا در ۳۰ ماه می ۲۰۰۸ استقلال کوزوو را به رسمیت شناخت و متعاقباً اتحادیه اروپا و سازمان همکاری و امنیت اروپا این امر را به اعضا محول کردند که بر این اساس ۲۰ دولت اروپایی کوزوو را شناسایی کردند (Ibid, 54). شناسایی کوزوو از سوی سایر دولت‌ها به سرعت ادامه یافت به نحوی که تا ۱۷ آوریل ۲۰۱۴ تعداد ۱۰۸ کشور عضو سازمان ملل متحد، استقلال کوزوو را شناسایی کردند. بنابراین به نظر می‌رسد که جامعه بین‌المللی بر این باور است که جدایی یکجانبه در وضعیت غیر استعماری به خودی خود غیر قانونی نیست (عزیزی، ۱۳۹۴: ۱۱۱).

با بررسی نقش اتحادیه اروپا و سازمان امنیت و همکاری اروپا مشخص می‌شود که هر دو یک نقش رسمی در مدیریت ماموریت ملل متحد در کوزوو داشتند. به ویژه سازمان امنیت و همکاری اروپا که به دموکراتیک سازی و نهادسازی شامل

مسئولیت توسعه احزاب سیاسی، برگزاری انتخابات، سازماندهی و توسعه رسانه‌ها و تضمین رعایت هنجارهای حقوق بشر می‌پرداخت. تلاش‌های اتحادیه اروپا پس از تعلیق حملات ناتو در کوزوو این بار با هدف کمک به بازسازی این دولت در ابعاد سیاسی و اجتماعی و در راستای مشروعیت بخشی به دولت تازه تاسیس شده که از سوی سازمان‌های بین‌المللی و اکثریت قابل توجهی از دولت‌ها، شناسایی شده بود، متمرکز شد.

نتیجه‌گیری

با انسانی شدن حقوق بین‌الملل و ترویج برخی از ارزش‌های بنیادین بشری در سطح بین‌المللی، شاهد نوعی انعطاف در اصول دولت محور حقوق بین‌الملل هستیم. مشروعیت ملی دولت‌ها در پرتو مولفه‌های حقوق بشری در رویه و عملکرد اتحادیه‌های منطقه‌ای در طی زمان تحول یافته و مواضع دولت‌ها و اتحادیه‌ها به هیچ وجه قابل مقایسه با چند دهه گذشته نیست. مولفه‌های نوینی همچون رعایت و احترام حقوق بشر، دموکراسی، حق تعیین سرنوشت و منع تجاوز توانسته مفاهیم سنتی مشروعیت ملی دولت‌ها را که بر آئیند آن کنترل موثر بر مردم و سرزمین بوده است هم از نظر مفهومی و هم به لحاظ ساختاری متحول سازد.

در راستای تحولات ساختاری و مفهومی مولفه‌های مشروعیت ملی دولت اتحادیه‌های منطقه‌ای مانند اتحادیه اروپا، سازمان کشورهای آمریکایی و اتحادیه آفریقا چه به لحاظ قواعد و مقرراتی که عمدتاً در اساسنامه آنها و نیز مقررات و قوانین داخلی برخی اعضا و چه به لحاظ عملکرد آنها در وقایع و رویدادهای مرتبط با این موضوع، نقش قابل توجهی در تغییر رویکرد سنتی حقوقی بین‌الملل در شناخت مولفه‌های مشروعیت ملی دولت‌ها داشته‌اند. سازمان کشورهای آمریکایی به ویژه در حوزه آمریکای لاتین تحولات مثبت فراوانی را در مواجهه با موضوع مشروعیت ملی دولت‌ها دیده است. وقوع کودتاهای نظامی و تغییر رژیم‌های سیاسی در این منطقه توجه و انعقاد قواعد و تعیین استانداردهایی را در سیستم حقوقی این بخش از جامعه بین‌المللی موجب شد. همچنین در اتحادیه آفریقا با توجه به وضعیت خاص مرزهای این قاره که ناشی از تقسیمات استعماری بدون توجه به اقوام و ملیت‌های ساکن در آن بوده است. در موارد متعددی چه در اساسنامه خود و چه در عملکرد خویش به طرح و اقدام عملی در شناسایی مولفه‌های مشروعیت ملی دولت‌ها همت گمارده است. موضوعات مهمی چون تبعیض نژادی، نسل کشی، جدال‌های قومی و قبیله‌ای و تغییر رژیم و حکومت‌های ناشی از کودتای نظامی در قاره آفریقا این اتحادیه را با چالش‌های عملی فراوانی روبرو ساخته است که به مدد حقوق بین‌الملل نوین و توجه به ارزش‌های انسانی، رهیافت‌هایی را در گذر از آن‌ها فراهم آورده است.

اما شاید بتوان منسجم‌ترین قواعد و عملکرد را در رویه اتحادیه اروپا به ویژه پس از فروپاشی جهان دو قطبی مشاهده کرد که اتفاقاً بر اثر زوال بلوک شرق جنبه عملی یافت. بر این مبنای نخستین بار جامعه اروپایی در ۱۶ دسامبر ۱۹۹۱ نشست فوق‌العاده وزیران را در بروکسل برگزار کرد که دولت‌های عضو مجموعه‌ای از اصول راهنما را به منظور شناسایی و معرفی دولت‌ها مورد پذیرش قرار دادند. این اعلامیه اصول راهنمای شناسایی دولت‌های تازه ایجاد شده در شرق اروپا و اتحاد شوروی سابق را مد نظر قرار می‌داد که به منظور برقراری دموکراسی و شرایط خاص آن‌ها تدوین شده بود.

نکته قابل توجه در نتیجه گیری نهایی و در پاسخ به فرضیه پژوهش که روند مواضع جامعه جهانی و اتحادیه‌های منطقه‌ای چه نسبتی با مشروعیت ملی دولت‌ها دارند به نظر می‌رسد که باید میان دو وضعیت، قائل به تفکیک شد. وضعیت اول معطوف به حکومت‌هایی است که به شیوه غیردموکراتیک و استبدادی اداره می‌شوند و به صورت خودجوش و از درون آن جامعه، دریچه‌ای به سوی حکمرانی دموکراتیک گشوده نشده است. در اینگونه موارد، جامعه بین‌المللی، مشروعیت حکومت‌های مستقر در آن کشورها را به چالش نکشیده و بدان معترض نشده است. اگر هم نقدی به حکومت مذکور وارد شده است، به دلیل سیاست‌های تهدیدکننده آن حکومت نسبت به نظم و امنیت بین‌المللی و یا منطقه‌ای و یا وضعیت حقوق بشر در آن کشور بوده است. برای مثال می‌توان به کره شمالی اشاره کرد. از بدو تشکیل این دولت پس از جنگ دوم جهانی، مشروعیت حکومت آن کشور مورد سوال قرار نگرفته و کرسی نمایندگی آن کشور در سازمان ملل متحد نیز همچنان در تسخیر نمایندگان حکومت کمونیستی آن کشور است. البته ممکن است انتقاداتی در مورد برنامه هسته‌ای کره شمالی و یا وضعیت نابسامان حقوق بشر در آن کشور، هرازچندگاهی مطرح شود اما هیچ کشوری تاکنون حکومت مستقر بر آن کشور را از منظر مقررات حقوق بین‌الملل موضوعه به چالش نکشیده است.

اما وضعیت دوم معطوف به کشورهایی است که پس از یک دوره حکمرانی غیردموکراتیک و مستبدانه، موفق به برگزاری انتخابات آزاد و دموکراتیک شده‌اند اما به فاصله کوتاه و یا چند سال پس از برقراری نظام مبتنی بر آرای مردم، حکومت جدید در نتیجه اقدام فراقانون اساسی حاکمان سابق و یا نظامیان آن کشور، از قدرت به زیر کشیده شده و بار دیگر حکومتی غیردموکراتیک در آن کشور، حاکم شده است. در مورد وضعیت اخیر، شاهد واکنش متفاوتی از سوی جامعه بین‌المللی هستیم. لذا به نظر می‌رسد که رویه مهم ترین اتحادیه‌های منطقه‌ای در مورد مشروعیت ملی دولت‌ها برخلاف نظام حقوق بین‌الملل کلاسیک از معیار «اعمال قدرت موثر» به عنوان تنها معیار قابل اعمال در مورد مشروعیت دولت‌ها پیروی نمی‌کند و بویژه در موارد انتقال غیرمسالمت آمیز قدرت و مغایر مقررات قانون اساسی بویژه از طریق کودتاهای نظامی، موضعی کاملاً سلبی دارد و از شناسایی دولت‌هایی که با استفاده از کودتاهای نظامی و به طرق غیردموکراتیک به قدرت رسیده‌اند، خودداری کرده است. در عین حال، نمی‌توان از معیار «مشروعیت دموکراتیک» به عنوان تنها معیار در سنجش مشروعیت دولت سخن راند. تمامی این تغییر و تبدیل‌ها که منتج از سرشت پویای حقوق بین‌الملل است، نشان از آغاز راهی است که چند دهه‌ای پیش از شروع آن نمی‌گذرد. اگر چه زمان‌ها و سال‌هایی کوتاه، سستی و فترتی در این روند، ظهور و بروز می‌کند اما اگر حرکت و چشم انداز کلی جامعه بین‌المللی که از آغاز عصر نوین حقوق بین‌الملل و پس از جنگ دوم جهانی شروع شده، نظاره شود، تحول عوامل و مولفه‌های مشروعیت دولت‌ها مانند بسیاری از ویژگی‌های تحولی دیگر، همچون اولویت حقوق انسان‌ها و انسانی شدن حقوق بین‌الملل قابل ملاحظه است.

منابع:

- ایکچی، محمدحسن، ۱۳۸۴، «توسعه و دمکراسی در آفریقا»، فصلنامه مطالعات آفریقا»، (۱)، ص ۱۶۵.
- پیشگاه هادیان، حمید، ۱۳۸۰، «تروریسم و منازعات مسلحانه قومی - منطقه ای در آفریقا: رواندا، بروندي، زئیر سابق». مطالعات آفریقا ۴، ص ۷۳.
- توکلی، علی، ۱۳۹۰، «مشروعیت دموکراتیک و تحول در مفهوم شناسایی کشورها و حکومت ها»، پژوهش حقوق عمومی ۱۳ صص ۱-۳۰.
- جاوید، محمد جواد، ۱۳۸۸، «مبادی حقوق عمومی در اسلام: مشروعیت قدرت و مقبولیت دولت در قرآن»، انتشارات میزان.
- خسروپناه، عبدالحسین، ۱۳۷۷، «مشروعیت، حکومت ولایی». کتاب نقد، ۷، صص ۱۱۲-۱۱۳.
- سیفی، جواد، ۱۳۷۴، «تحولات مفهوم حاکمیت دولتها در پرتو اصل تعیین سرنوشت ملتها»، مجله تحقیقات حقوقی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، ص ۲۴۵.
- شریف یلمه، ایمان، ۱۳۹۴، «خیزش های مردمی و امکان سنجی حکمرانی خوب در خاورمیانه و شمال آفریقا (نمونه پژوهی، مصر و تونس)»، پایان نامه کاشناسی ارشد، یاسوج: دانشگاه یاسوج، ص ۴۵.
- شریفی طراز کوهی، حسین، ۱۴۰۰، مترجم، «حقوق بشر»، انتشارات میزان، صص ۲۵۹-۲۶۱.
- صحرائی، محمد رضا، ۱۳۹۴، «نقش صلح سازی در کاهش منازعات داخلی». رساله دکتری، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی
- صحرائی، محمد رضا، ۱۳۹۴، «نقش صلح سازی در کاهش منازعات داخلی» (رساله دکتری، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی، ص ۱۲۸.
- ضیائی، سید یاسر، ۱۳۹۰، «جدایی طلبی در حقوق بین الملل تقابل حق تعیین سرنوشت مردم و اصل احترام به تمامیت ارضی کشورها». مجله پژوهش حقوق عمومی ۳۲، صص ۲۶۴-۲۳۱.
- ضیائی، سید یاسر، ۱۳۹۰، «جدایی طلبی در حقوق بین الملل تقابل حق تعیین سرنوشت مردم و اصل احترام به تمامیت ارضی کشورها»، مجله پژوهش حقوق عمومی ۳۲، ص ۳۹.
- عالم، عبدالرحمان، ۱۳۹۴، بنیادهای علم سیاست، نشر نی، ۳۵.
- عزیزی، ستار، ۱۳۸۹، «موضع و دلایل حقوقی روسیه در شناسایی جمهوری های آبخازیا و اوستیای جنوبی و عدم شناسایی کوزوو». مجله حقوقی بین المللی ۴۲، صص ۶۹-۵۴.
- عزیزی، ستار، ۱۳۹۴، «بررسی مشروعیت جدایی یکجانبه کریمه از اوکراین». مجله پژوهش های حقوقی ۱ ص ۱۱۱.

- فروغی نیا، حسین، «بین‌المللی شدن حقوق بشر و دگر دیسی در مفهوم حاکمیت دولت‌ها در عصر جهانی شدن»، فصلنامه مطالعات حقوق بشر اسلامی، ۱، صص ۱۵۶-۱۶۹.
- فلسفی، هدایت الله، ۱۳۷۱، مترجم، «سازمانهای بین‌المللی از آغاز تا به امروز (همبستگی بین‌المللی)»، (تهران: نشر فاخته، صص ۱۴۲-۲۴۶).
- قاضی، سید ابوالفضل، ۱۳۸۳، «بایسته‌های حقوق اساسی». ویرایش شانزدهم. نشر میزان، ص ۲۷۸.
- کیهانلو، فاطمه، ۱۳۸۴، «مداخله بشردوستانه و سازمان‌های منطقه‌ای مشمول فصل هشتم منشور». (تهران: سالنامه ایرانی حقوق بین‌الملل و حقوق تطبیقی اول، ص ۳۰۶).
- معصومی، سید محمد مسعود، ۱۳۸۸، «مبانی مشروعیت». حکومت اسلامی ۱۴ ص ۲۶.
- موسویان، سید ابوالفضل، ۱۳۸۱، «مبانی مشروعیت حکومت جایگاه رای و بیعت در اندیشه اسلامی»، ویرایش ۱، انتشارات موسسه نشر و تحقیقات ذکر
- نجفی ابرندآبادین، علی حسین، بیگ‌زاده، ابراهیم، و افتخار جهرمی، گودرز، ۱۳۸۶، «سالنامه ایرانی حقوق بین‌الملل و تطبیقی». ویرایش ۲. ناشر شرکت سهامی روزنامه رسمی کشور.
- وکیلان، حسن، ۱۳۹۳ مترجم. «فرهنگ نظریه حقوقی. تهران» انتشارات نشر نی.
- Burchill, Richard, International Law of Democracy and the Constitutional Future of the EU: Contributions and Expectations: Queens University Belfast, 2003.
- Burchill. Richard, "International Law of Democracy and the Constitutional Future of the EU: Contributions and Expectations", Queens University Belfast (2003): 7.
- Chandra Lekha, Sriram. "Building the rule of law in Sierra Leone: beyond the formal sector? In (Eds.). Peace building and the Rule of Law in Africa. Just Peace?" London: Routledge, (2011): 127-142.
- Francis, Ruiz. "Democratic Intervention: A Legal Analysis of its Usefulness", Indian Journal of International Law, (2001): 377-417.
- Freedom House, "Freedom in the World Countries Reports, Sierra Leone", (2013) <http://freedomhouse.org/report/freedom-world/2013/sierra-leone>.
- Lemarchand, Rene, The Burundi genocide. In S. Totten (Ed.), Teaching about genocide: Issues approaches, and resources. Greenwich, CT: Information Age, 2004.
- Lemarchand. Rene, "The Burundi genocide. In S. Totten (Ed.), Teaching about genocide: Issues approaches, and resources, Greenwich", CT: Information Age, (2004): 155-177.
- Malkin, Elisabeth, Honduran President is Ousted in Coup, n. y. times, June 28, 2009, avail-able at http://www.nytimes.com/2009/06/29/world/americas/29honduras.html?_r=1

- Mohamed Gibril Sesay, and Charlie Hughes, "Human Rights Assistance to Sierra Leone" London: Lynne Rienner Publishers (2006): 151-165.
- Munya. Mweti, "Organization of African Unity", *Boston college third world law journal* 19(2) (1999): 13.
- Mweti. Munya, "Organization of African Unity", *Boston college third world law journal* 19(2) (1999): 13.
- Rahall, Joseph. "Siera Leone: Amnesty as a Prerequisite to Talks? Background to Sierra Leone conflict", (2003): 37.
- Rahall. Joseph, "Siera Leone: Amnesty as a Prerequisite to Talks?" Background to Sierra Leone conflict (2003).
- Ruiz, Francis. "Democratic Intervention: A Legal Analysis of its Usefulness, *Indian Journal of International Law*", (2001): 377-417.
- Sesay, Mohamed Gibril, and Hughes Charlie "Human Rights Assistance to Sierra Leone". J. de Zeeuw, K. Kumar (Eds.). Promoting Democracy in Postconflict Societies. *Lynne Rienner Publishers* (2006): 151-165.
- Sriram. Chandra Lekha, "building the rule of law in Sierra Leone: beyond the formal sector? In (Eds.). Peace building and the Rule of Law in Africa. Just Peace? London", *Routledge*, (2011): 127-142.
- Verwimp, Philip. "Death and Survival During the 1994 Genocide in Rwanda, *Population Studies* 58(2) (2004): 233.
- Verwimp. Philip, "Death and Survival during the 1994 Genocide in Rwanda", *Population Studies* 58(2) (2004): 233.
- Winton, Mark A., "Dimensions of genocide: The circumplex model meets violentization theory". *The Qualitative Report* 13, (2008): 605-629.
- Winton. Mark A, "Dimensions of genocide: The circumplex model meets violentization theory", *The Qualitative Report* (2008): 605-629.
- World Bank, Sierra Leone: Legal and Judicial Sector Assessment, Accessed 18 December 2013, 2004. <http://siteresources.worldbank.org/INTLAWJUSTINST/Resources/SierraLeoneFinal.pdf>.